

فروخوان از کلیله نکته‌ای چند*

علی محمد هنر

اصل و منشا کلیله و دمنه

«کلیله و دمنه»، در اصل به زبان سانسکریت بوده، به نام «پَنجَه تَتَرَه» (PANCHATANTRA) که برزویه طیبِ مَروزی در عصر انوشیروان خسرو پسر قباد، پادشاه ساسانی، آن را در حدود ۵۶۰ میلادی به پارسی - زبان زمان ساسانیان درآورد و ابواب و حکایاتی چند از دیگر مآخذ هندی بر آن افزود و نامش را «کلیلگ و دمنگ» گذاشت.

نخستین ترجمهٔ عربی

در اوایل دوران فرهنگ اسلامی، «ابو محمد عبدالله» روزبه پسر دادویه، معروف به «ابن مقفع» (۱۴۲-۱۰۶ ق) از مردم فیروزآباد فارس - این کتاب را از پارسی به تازی نقل نمود و چند باب هم بدان الحاق کرد، باب

* آینهٔ پژوهش، مرداد و شهریور ۱۳۸۳، شماره ۸۷، صص ۷۶ تا ۸۵.

*. مصراعی است از نظامی گنجه‌ای

برزویة الطیب، باب الناسک و ابن عرس و ... و مجازاً آن را از باب اطلاق کل به جزء «کلیله و دمنه» نامید.

یعنی به اعتبار ذکر نام «کَرَتَکَ» (گستاخ) و «دَمَنَکَ» (فیروز) در باب اول کتاب، آن را «کلیله و دمنه» خواند.

گفتنی است که «ابوریحان بیرونی» در باب ترجمه‌ای که ابن مقفع از «پنجه تتره» به عربی کرده است، نظر موافقی ندارد. از این جهت چنین می‌نویسد: ^(۱)
 «این کتاب را یک بار برزویة طیب ایرانی به پارسیک (زبان زمان ساسانیان) ترجمه کرد و سپس از زبان عصر ساسانی به عربی ترجمه شد و در این دو بار بر دست کسانی گذشت که در نقل، امانت‌گزار نبودند و در آن تصرفاتی کردند و آرای خود را در آن گنجانند. بدان‌گونه که آنچه ما به اسم کلیله و دمنه می‌شناسیم و ترجمه‌ای است که ابن المقفع به عربی کرده است با اصل «پنجه تتره» بسیار فرق دارد. از آن جمله اینکه ابن المقفع چون زندیق و مانوی بوده است، بابتی به عنوان باب بروزیه طیب در ابتدای کتاب افزوده و آرای مانوی خویش را از زبان برزویه در آنجا بیان کرده است. من دلم می‌خواست پنجه تتره را مستقیماً، بار دیگر، از سانسکریت به عربی ترجمه کنم تا مردم بدانند اصل کتاب هندی چه بوده و یا آنچه اکنون در دست ماست، چقدر متفاوت است.»

کلیله و دمنه و سامانیان

در مقدمه شاهنامه ابومنصوری آمده است: ^(۲)

«پس امیرسعید نصرین احمد این سخن بشنید، خوش آمدش. دستور خویش را خواجه بلعمی، بر آن داشت تا از زبان تازی به زبان پارسی گردانید تا

این نامه به دست مردمان اندر افتاد و هر کسی دست بدو اندر زد و رودکی را فرمود تا به نظم آورد و کلیله و دمنه اندر زبان خرد و بزرگ افتاد و نام او بدین زنده گشت و این نامه ازو یادگاری بماند.»

«پس چینیان تصاویر اندر افزودند تا هر کسی را خوش آید دیدن و خواندن آن.»

اما فردوسی در باب نظم کردن رودکی، کلیله و دمنه را چنین می‌گوید:

کلیله به تازی شد از پهلوی
 براین سان که اکنون همی بشنوی
 به تازی همی بود تا گاه نصر
 بدان‌گه که شد بر جهان شاه عصر
 گرانمایه بوالفضل دستور او
 که اندر سخن بود گنجور او
 بفرمود تا فارسی و دری
 بگفتند و کوتاه شد داوری
 همی خواستی آشکار و نهان
 کزو یادگاری بود در جهان
 گزارنده را پیش بنشانند
 همه نامه بر رودکی خواندند
 بیوست گویا پراکنده را
 بسفت این چنین در آگنده را

آنچه ذهن را به خود مشغول می‌دارد، این است که رودکی، ترجمه فارسی «خواجه بلعمی» را منظوم ساخته بوده است یا اینکه بنا به فرمان «بلعمی»، «گزارنده را پیش بنشانند...»؟^(۳)

ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که شق دوم درست باشد.

اگر هم بلعمی، خود کلیله و دمنه را از عربی به فارسی ترجمه کرده باشد، هیچ نشانی از آن ظاهراً به جا نمانده است.

در باب کلیله و دمنه رودکی گفته‌اند که با این بیت آغاز شده بود:

هر که نامُخت از گذشت روزگار

نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

ناصر خسرو علی‌الظاهر با توجه به سخن رودکی گفته است^(۴)

مرا این روزگار، آموزگاری است

کزین به نیستمان آموزگاری

که البته نظیر آن را در گفته‌های تازی‌زبانان نیز می‌یابیم:

«ابشیهی» در کتاب خود «المُسْتَطْرَف» آورده است:^(۵)

فَلَمْ أَرْكَالِ أَيَّامٍ لِلْمَرْءِ وَاعْظَاً

وَلَا كَصُرُوفِ الدَّهْرِ لِلْمَرْءِ هَادِيَاً

باری، از بخت بد، کلیله و دمنه رودکی که به بحر رمل مسدس بوده،

ظاهراً، از میان رفته است و فقط ابیاتی پراکنده از آن در کتب مختلف مندرج است.

از جمله آن، ابیات زیر را «علی بن ابن حفص ابن فقیه محمود الاصفهانی»

در کتاب کم حجم ولی پر فایده خویش - تحفة الملوک - نقل نموده است که

رودکی مضمون آن را از عبارات نخستین کتاب الآداب الکبیر ابن مقفع اخذ کرده: (۶)

تا جهان بود از سر آدم فراز
 کس نبود از راه دانش بی‌نیاز
 مردمان بخرد اندر هر زمان
 راه دانش را به هر گونه زبان
 گرد کردند و گرامی داشتند
 تا به سنگ اندر همی بنگاشتند
 دانش اندر دل چراغ روشن است
 وز همه بد، بر تن تو جوشن است

عنصری نیز در قصیده معروف خود، در مدح محمود غزنوی به مطلع (۷)
 آیا شنیده پندهای خسروان به خبر
 بپا ز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر
 می‌گوید:

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش
 بیافته است به توزیع ازین درو آن در

که البته مصراع دوم، در بعضی نسخ، بدین صورت است: عطا گرفت به
 نظم کلیله در کشور

سرانجام در قرن هفتم هجری، به سال ۶۵۸ ق بهاءالدین احمد بن محمود
 قانعی طوسی، کلیله و دمنه را در قالب مثنوی، در بحر متقارب مثنیّه محذوف (یا

مقصود) به‌نظم درآورد و آن را به «عزالدین کیکاوس سلجوقی» تقدیم کرد که چند دهه پیش ازین در تهران به طبع رسید. (۱۳۵۸ ش)

ترجمه عربی

جز عبدالله بن مقفع، به نوشته «کشف‌الظنون» (ذیل کلیله و دمنه)، عبدالله بن هلال الاهوازی کلیله و دمنه را برای یحیی بن خالد البرمکی در خلافت مهدی به سال ۱۶۵ ق بار دیگر از فارسی به عربی ترجمه نمود.

لویس شیخ‌الیسوعی، در کلیله و دمنه چاپ خود،^(۸) از یکی از نسخ خطی کلیله و دمنه، محفوظ در کتابخانه ایاصوفیه (استانبول) نقل کرده است:

هذا كتاب كليله و دمنه... نقله من الفارسية الى العربية
عبدالله بن علي الاهوازي ليحیی بن خالد بن برمك في
خلافة المهدي، احد خلفاء بني العباس و ذلك في سنة خمس و
ستين و مائه.

همچنین باید یاد کرد از «سیرالملوک» (= کلیله و دمنه) ترجمه شیخ زین‌الدین عمر الفارسی از متن نصرالله منشی که نسخه‌ای از آن به تاریخ ۷۲۷ ق در کتابخانه احمد ثالث به شماره ۳۰۱۵ موجود است.

ترجمه منظوم به عربی

اما ترجمه منظوم عربی با کارابان لاحقی در قرون دوم هجری شروع می‌شود. وی کلیله و دمنه را در چهارده بیت به‌نظم درآورد که متأسفانه به‌دست ما نرسیده و تنها حدود هشتاد بیت از آن در کتاب الاوراق صولی به‌جا مانده است.

سهل بن نوبخت نیز کلیله و دمنه را منظوم ساخت و به یحیی بن خالد برمکی تقدیم کرد.

ابن الهیاریه که در اوایل قرن ششم هجری فوت کرده است، گوینده منظومه‌ای است به نام صادح و با غم، به سبک و اسلوب کلیله و دمنه که آن را به صدقه بن دبیس اهدا کرده است.

وی نیز کلیله و دمنه را در حدود سال ۴۹۴ هجری منظوم ساخت و آن را *نتایج الفطنه فی نظم کلیله و دمنه* نامید که موجود است.^(۹)

ترجمه‌های دیگر

کلیله و دمنه از سانسکریت به پارسی و تبتی ترجمه شد و سپس از پارسی به عربی و سریانی قدیم نقل گردید. آنگاه از عربی به سریانی جدید و یونانی و عبری و لاتینی قدیم و اسپانیایی کهن درآمد.

از یونانی به ایتالیایی و اسلاوی قدیم و نیز از عبری به لاتینی میانه و از اسپانیایی کهن به لاتینی جدید برگردانده شد.

بار دیگر از قرن پانزدهم به بعد، از روی ترجمه عبری یوحنا، به آلمانی و اسپانیایی و ایتالیایی ترجمه شد و سپس از آلمانی به دانمارکی و هلندی و از اسپانیایی جدید به ایتالیایی و از ایتالیایی به انگلیسی درآمد. ترجمه فرانسوی آن در قرن هفدهم صورت گرفت.

معارضه با کلیله و دمنه

گاهی نیز کسانی به معارضه با کلیله و دمنه برخاسته‌اند که البته از عهده برنیامده‌اند. از جمله معارضین سهل بن هرون بن راهیبون (۲۱۵ ق) است که

در خدمت مأمون در بیت‌الحکمه بود و فارسی الاصل و شیعی و شعوبی.

در البیان و التبیین آمده است: (۱۰)

«و من الخطباء والشعراء الذين جمعوا الشعر والخطب، والرسائل الطوال والقصار والكتب الكبار المجلدة والسير الحسان المولدة والخبار المدونة: سهل بن هرون بن راهیبون الكاتب صاحب كتاب ثعلبة و عفرة في معارضة كتاب كلیلة و دمنه و كتاب الاخوان و كتاب السائل و كتاب المخزومی و الهدلیة و غیر ذلك من الكتب.»

کلیله و دمنه بهرامشاهی

بی‌شک در بین حکایات امثال و تمثیل‌های اخلاقی و تعلیمی، کلیله و دمنه کم‌نظیر است. هرمان اته (HERMANN ETHE) خاورشناس سرشناس آلمانی در کتاب تاریخ ادبیات فارسی (۱۱) خود می‌گوید: کلیله و دمنه در واقع در ادبیات جهانی، گوهر گرانبهایی است که در طول قرون متمادی گنجینه معنویات ملل را چه شرقی و چه غربی، غنی‌تر و سرشارتر ساخته است.

مرحوم استاد مینوی نوشته‌اند: (۱۲)

«در کتاب کلیله و دمنه قوتی در بیان مقاصد و قدرتی در ادای معانی هست که در دیگر کتب نیست ... صنایع چنان طبیعی افتاده است که خواننده غالباً متوجه آنها نمی‌گردد، و اگر در انشای او الفاظ تازی دیده می‌شود که در زبان و زمان ما کمتر جاری است، گمان می‌کنم به اقتضای سبک عهد و منشآت متداول آن زمان بوده است، نه از راه اصرار در آوردن غرائب لغات.»

نصرالله منشی نیز می‌گوید: (۱۳)

«این مجموع به نزدیک دوست و دشمن و مسلمان و مشرک و معاهد و ذمی مقبول باشد، و تا زبان پارسی میان مردمان متداول است، به هیچ تأویل مهجور نگردد، و به تقلب احوال و تجدد حوادث در آن نقصانی و تفاوتی صورت نیندد، چه در اصل وضع کان حکمت و گنج حصافت است...»
 به همین جهت است که بیش از چهل نفر از نویسندگان و صاحبان قلم از شیوه نثرنویسی او پیروی و اقتباس کرده‌اند.

نصرالله منشی در باب انجمن خانه خواجه خود می‌نویسد (دیباچه مترجم، ص ۱۵ و ۱۶):

«خواجه من بنده قبله احرار و افاضل و کعبه علما و امثال ... بود و جملگی ملاذ و پناه جانب او را شناختندی و او در ابواب تفقد و تعهد ایشان انواع تکلف و تنوق واجب داشتی ... لاجرم همه را به جانب او سکون و استنامت حاصل آمده بود ... و طایفه‌ای از مشاهیر ایشان که هریک فضلی وافر و ذکری سایر داشتند، به منزلت ساکنان خانه و بطانه مجلس بودند». آنگاه از شانزده نفری از این جمع نام می‌برد که بعضی برای ما شناخته شده‌اند و آثاری از آنان به جا مانده است.

از جمله سه بیت تازی که در مقدمه کلیله و دمنه آمده: (فَحَمْدًا قُمْ حَمْدًا
 ثُمَّ حَمْدًا ...) (ص ۳، س ۹-۱۱) از ابوالقاسم علی بن الحسن بن رضوان النخیاط
 الغزنوی، ممدوح سنایی غزنوی است که بیت اول در سندباد نامه ظهیری (آتش،
 ص ۲۸۰) و تتمه صوان الحکمه (طبع محمدشفیع ص ۱۳۱) نقل شده است.

نصرالله منشی سپس به ذکر احوال و اوضاع خود و چگونگی ترجمه کلیله و دمنه می‌پردازد (ص ۱۶-۲۵):

«من بنده را بر مجالست و دیوار و مذاکرت و گفتار ایشان چنان الفی تازه گشته بود و به مطالبت و مواظبت بر کسب هنر آن میل افتاده که از مباشرت اشغال و ملابست اعمال اعراض کلی می‌بود، و غایت نهمت بر آن مقصور داشتمی که یکی را از ایشان دریافتمی و ساعتی به مفاوضت او موانست جُستمی ... و چون ... نظام این حال گسسته شد، خویشتن را جز به مطالعت کتب مُتهدّی ندانستم... در اثنای این حال فقیه عالم علی ابراهیم اسمعیل ... نسختی از کلیلة و دمنة تحفه آورد.»

«اگرچه ازان چند نسخت دیگر در میان کتب بود، بدان تبرک نموده آمد و ... بر خاطر گذشت که آن را ترجمه کرده آید و در بسط سخن و کشف اشارات آن اشباعی رود و آن را به آیات و اخبار و ابیات و امثال مؤکد گردانیده شود، تا این کتاب را که زبده چند هزارساله است، اجبایی باشد و مردمان از فواید و منافع آن محروم نمانند، ترجمه نصرالله منشی در حدود سال‌های ۵۳۸ تا ۵۴۰ ق صورت گرفته است.»

کلیله و دمنه بخاری

نصرالله منشی، نوشته است (ص ۲۵):

«این کتاب را پس از ترجمه ابن المقفع و نظم رودکی ترجمه‌ها کرده‌اند.»

از این ترجمه‌ها (به فارسی) کسی آگاه نبود تا در سال ۱۹۶۱ م.

کتاب‌شناس ترک، فهمی ادهم قره‌تای، از وجود یک ترجمه فارسی دیگر در کتابخانه موزه طوپقاپوسرای در استانبول خبر داد. بررسی‌های بعدی نشان داد که مترجم محمدبن عبدالله بخاری است و نسخه در سال ۵۴۳ ق نوشته شده است.

این همان کتابی است که به نام «داستان‌های بیدپای» به تصحیح دکتر خانلری با مقدمه‌ای عالمانه به چاپ رسیده است.

مترجم در باب شیوه کار خود می‌نویسد (ص ۳۸):

«هرچند خاطر در زیادت بسی یاری می‌داد، اما بر موجب فرمان عالی ... بر عین کتاب اختصار کرده آمد.» پس گزارنده این کتاب به خلاف نصرالله منشی، به نقل عین عبارات ابن مقفع به فارسی اکتفا کرده و از خود چیزی بر کتاب نیفزوده یا به میل خویشتن مطالبی را از آن حذف نکرده است.

انوار سهیلی و کاشفی

کمال‌الدین حسین بن علی کاشفی سبزواری بیهقی واعظ، مشهور به ملاحسین کاشفی و یا ملاحسین واعظ در اواسط نیمه اول قرن نهم هجری در سبزواری، قصبه بیهق، به دنیا آمد و در سال ۹۱۰ ق از دنیا رفت. وی صاحب آثار قلمی عدیده‌ای است که از جمله معروف‌ترین آنها، تحریر جدیدی از کلیله و دمنه است، به اسم انوار سهیلی و به نام شیخ احمد سهیلی از امرای عهد سلطان حسین میرزای بایقرا در چهارده باب و یک مقدمه.

کلیله و دمنه در اروپا، از راه ترجمه روایت انوار سهیلی و همراه با نام بیدپای شهرت یافت.

ژان دولافونتن فایل‌نویس معروف فرانسوی، بیست و سه ساله بود که ترجمه داستان‌های بیدپای از روی انوار سهیلی در ۱۶۴۴ م انتشار یافت.

البته داستان‌های بیدپای نزدیک چهارصد سالی پیش از لافونتن به دست ژان کاپو به زبان لاتینی ترجمه شده بود. لافونتن بعضی از حکایات تمثیلی این کتاب را جامعه فرانسوی پوشانید. از جمله: «داستان دو بط و سنگ پشت» (کلیله

و دمنه، مینوی، ص ۱۱۰-۱۱۱ و *انوار سهیلی*، چاپ اوسلی (OUSELEY)، ۱۸۵۱ م، ص ۱۳۴-۱۳۷؛ داستان منظوم «*بوده است خری که دم نبودش ...*» که در کتاب‌های ابتدایی سابق هم نقل شده بود و در عربی، «*ذهب الحمار یطلب قرنین، فعاد مصلوم‌الاذنین*» را معادل آن یافته‌اند (*انوار سهیلی*، چاپ اوسلی، ص ۱۶۳)؛ داستان «آن کلنگ که خواست مثل باشه به صید کبوتر و تیهو دست بزند، از شکار کرم‌های کنار جوی هم باز ماند» که در *سلسله الذهب عبدالرحمن جامی* هم آمده (*انوار سهیلی*، چاپ ۱۸۵۱ م، ص ۴۵۲-۴۵۳) و ... حکایت «مرد دو مو» (*انوار سهیلی*، اوسلی، ص ۴۵۴) را مرحوم استاد مینوی، نیم قرن پیش از این منظوم ساخته است که به چاپ رسیده^(۱۴) و مضمون آن را با اوضاع و احوال معاصران خویش منطبق کرده است:

مردی دو مو، دو زن داشت، یک پیر و یک جوان
وی را چو خود همی خواست هریک ازین دوگان
می کند موی مشکیش آن جفت پیروی
موی سپید او نیز گندی زن جوان
پیران همی بجنگند با فکر تند و نو
خامان همی گریزند ز آثار باستان
در روزگار ما، تمام انوار سهیلی را به نظم درآورده‌اند.^(۱۵)

عیار دانش و علامی

اکبر شاه گورکانی هند، پس از شنیدن عباراتی از ترجمه *کلیله و دمنه* بهرامشاهی و انوار سهیلی کاشفی می‌گوید:^(۱۶)

«منظور از فارسی نوشتن کتاب عربی، غیر از آسانی فهم معانی آن بر فارسی‌دانان نتواند بود و اگرچه *انوار سهیلی* به نسبت کلیله و دمنه مشهور، به زبان اهل روزگار است اما هنوز، از عبارات عرب و استعارات عجم خالی نیست. باید که بعضی لغات انداخته، دور از نقش‌های سخن پرداخته به عبارتی واضح به همان ترتیب نگاشته آید تا فایده آن عام شود و مقصود تمام گردد. از این رو، ابوالفضل بن مبارک متخلص به علامی در سال ۹۹۶ ق به تحریر دیگری از کلیله و دمنه پرداخت که چهارده باب آن تهذیب انوار سهیلی است و مفتاح کتاب و باب برزویه از ترجمه ابوالمعالی گرفته شده است.»

انوار سهیلی و *عیار دانش* تا همین زمان‌های اخیر، مقبول طبع فارسی دان‌ها و فارسی‌خوان‌های شبه قاره هند بود؛ اما در ایران چنین نشد. آنچه تاکنون به کوتاهی و اختصار نگاشته آمد، جهت تذکار و مروری بر سرگذشت کلیله و دمنه، لازم به نظر رسید.

ظاهراً پس از آن همه تحقیق و ژرف‌نگری به زبان‌های مختلف درباره کلیله و دمنه و اساس آن، برزویه طبیب بزرگمهر، ابن مقفع، نصرالله منشی، انوار سهیلی و به ذهن انسان خطور نمی‌کند که بتوان نکته یا نکته‌هایی تازه و سودمند بر پژوهش‌های گذشته افزود.

اما کارهایی نظیر کار آقای «دوبلوا» گذشته از آن که روش تحقیق و تتبع را به شیوه علمی به پژوهندگان می‌آموزد، نشان می‌دهد که در هر نوع پژوهش ادبی، همیشه در چون و چرا باز است و در باب هر موضوع باید از زاویه‌های گونه‌گون نگریست و بررسی کرد و از مدارک و اسناد نویافته استفاده نمود.

باری، بروزیه طیب و منشأ کلیله و دمنه، بدین گونه در ۲۱۰ صفحه تنظیم شده است:

جز فهرست کلی کتاب در صفحه ۱ و ۲، پیشگفتار موجز و بدون حشو و زواید و تفاضل مترجم محترم، در صفحات ۳ و ۴ آمده است.

سپس به پیشگفتار نویسنده کتاب - صفحه ۵ و ۶ - می‌رسیم که به دنبال آن در صفحات ۷ تا ۱۳، منبع‌شناسی است شامل مشخصات ۳۵ کتاب فارسی و عربی و ۹۸ مأخذ فرنگی، از مهم‌ترین مراجع به زبان‌های گوناگون.

پس از آن گفتارهای دوازده‌گانه کتاب می‌آید (ص ۱۵-۱۵۴) که هر گفتار به موضوعی اختصاص یافته است با یادداشت‌های مربوط به آن.

کلیله و دمنه: دستنویس‌ها و چاپ‌های مورد استفاده در این تحقیق (ص ۱۶۲-۱۵۵)؛ دستنویس‌های بی‌تاریخ (ص ۱۶۳-۱۷۰) و بالاخره ضمائم که مشتمل است بر: ضمیمه یکم: متن انتقادی «مرد در چاه» (ص ۱۷۳-۱۸۱)، ضمیمه دوم: متن انتقادی «سفر برزوی به هند (تحریر کوتاه)» (ص ۱۸۳-۱۹۰) و ضمیمه سوم: گزارش سفر برزوی به هند (تحریر بلند) (ص ۱۹۱-۱۹۹)؛ استدراکات (ص ۲۰۱-۲۰۳) و نامنامه (ص ۲۰۵-۲۱۰) مطالب بعدی کتاب است.

بی‌شک از جمله نفایس انگشت‌شمار در گنجینه ادبیات جهانی، یکی هم کلیله و دمنه است که از راه ترجمه فرانسوی انوار سهیلی به قلم داود سَهِید (DAVID SAHID) به سال ۱۶۴۴ م در پاریس شهرت بسیار یافته و با نام برهمنی گمنام - بیدپا که در دربار «رای» هند سخنان حکمت‌آمیز و قصه‌های عبرت‌انگیز می‌گفته - همراه شده است. از این‌رو، عنوان داستان‌های بیدپای به جای قصص و حکایات کلیله و دمنه رواج عام یافته است.

بیدپا و پیل‌پا تصحیف واژه سانسکریت ویدیاپتی (VIDYA-PATI) است که در عربی بیدبا شده؛ یعنی: مرد دانا و مهتر یا بزرگ و مقدم بر همنان و عالمان. آنگونه که پیش از این نموده شد، کلیله و دمنه به زبان‌های گوناگون از قدیم‌ترین ایام ترجمه شده است؛ اما از زمان نخستین ترجمه آن به فرانسوی، تاکنون به السنه مختلف اروپایی، تحقیقات بسیاری درباره این کتاب شده است که از جمله آخرین آنها، تحقیق آقای «فرانسوا دوبلوا» است که اخیراً به ترجمه روان و دقیق آقای دکتر صادق سجادی منتشر گردیده است.

نظر محققان اروپایی نسبت به این کتاب و آگاهی آنان، همه وقت یکسان نبوده است. بلکه، سعی کرده‌اند که در هر تحقیق تازه، اغلاط و اشتباهات پژوهندگان پیشین را اصلاح کنند و یا اینکه در باب کلیله و دمنه نظری ابراز نکنند. چنان‌که در تاریخ ادبی فارسی از ادوارد گرنویل براون انگلیسی یا تاریخ ادبیات عرب رینولد نیگلسن و یا در آثار قدیم ایران از اشیگل آلمانی چیزی در باب کلیله و دمنه دیده نمی‌شود. در دایرة المعارف بروکهاوس (BROCKHAUS) تحت عنوان بیدپای (BIDPAI) و نیز در کتاب‌شناسی کتب عربی ... تألیف شوآن (۱۷) نتیجه تحقیقات اروپاییان را درباره کلیله و دمنه و نیز چاپ‌های مختلف و ترجمه‌های گوناگون آن توان دید. مکمل این پژوهش‌ها، ادبیات فارسی از استوری (STOREY) است که به فارسی هم از روی ترجمه روسی آن برگردانده شده است.

هرمان اته هم، در اساس اشتقاق فارسی و نیز تاریخ ادبیات فارسی مقداری از منابع اساسی را در باب کلیله و دمنه آورده است که از مهم‌ترین آنها، یکی کتاب کایت فالکنر (KEITH FALKONER) است به نام کلیله و دمنه یا فایل‌های

بیدپای که مجموعه اطلاعات را راجع به کلیله و دمنه تا آن زمان - اعم از هندی و اصل آن (PANCHATANTRA) تا ترجمه‌های گوناگون را به دقت ضبط کرده است. دیگری کتاب بسیار ارزشمند بنفی (BENFEY) به نام مقدمه بر پنجه تتره که از سانسکریت به آلمانی ترجمه کرده است در دو جلد و در سال ۱۸۵۹ مسیحی در لپزیک به چاپ رسانده است. جلد اول تماماً مقدمه است و جلد دوم دربردارنده ترجمه متن سانسکریت با حواشی و اضافات است که پس از انتشار، فوق‌العاده مورد توجه قرار گرفت.

هر دو کتاب که از جمله منابع مؤلف است، هنگامی که منتشر گردیدند، غالب پژوهش‌های پیشین را از اعتبار انداختند.

ترجمه قدیمی کلیله و دمنه به سریانی، متعلق به حدود سال ۷۵۰ میلادی از شخصی به اسم بود یا بُد در سال ۱۸۷۰ م در کتابخانه‌ای در شهر ماردین، با کمک بنفی سابق‌الذکر و بیکل (G.BICKELL) کشف شد.

این ترجمه را بیکل با ترجمه آلمانی به سال ۱۸۷۶ مسیحی در لایپزیک طبع کرد که دارای مقدمه‌ای از بنفی بود در ۱۴۷ صفحه به همراه متن سریانی در ۱۲۷ صفحه و ترجمه آلمانی در ۱۳۲ ص.

از نام‌آوران دنیای ایران‌شناسی، البته کسانی مانند تئودور نولدکه، والتر هنینگ، مری بویس و ... نیز تحقیقاتی کرده‌اند که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با کلیله و دمنه ارتباط پیدا می‌کند و خوشبختانه مؤلف از همه این منابع دست اول استفاده برده است.

منابع دیگر

با این همه، از نگاهی گذرا و شتابان به منبع‌شناسی کتاب (ص ۷-۱۳) می‌توان یقین حاصل کرد که مثلاً در منابع فارسی و عربی و نیز در متن کتاب به *البيان والتبيين* جاحظ، *مروج‌الذهب* مسعودی، *اخبارالطوال* ابوحنیفه دینوری، خسروشیرین نظامی گنجه‌ای، *محاضرات* راغب اصفهانی *مثنوی مولوی* و ... توجهی نشده است.

فرض این نیست که هرچه در کتب قدیم ما - فارسی یا عربی - در باب کلیله‌ودمنه و بروزیه و ابن‌مقفع و ... آمده است، همه درست است و از روی علم و اطلاع نوشته شده است، بلکه ظاهراً بر محقق است که همه منابع را از صافی نقد خود بگذراند.

به هر حال، گاه در این نوع کتاب‌ها در باب موضوع مانحن فیه مطالبی سست و سخیف و غلط نقل گردیده است که باعث حیرت می‌شود. از جمله «مینی» در کتاب *الفتح الوهبی* که شرحی است بر تاریخ یمینی درباره ابن‌مقفع می‌نویسد: ^(۱۸)

«ابن‌المقفع ... هو صالح بن عبدالقدوس رجل مشهور بالفضيلة التامة فى الفصاحة والبلاغة و ظهر فى اوائل الدولة العباسية و قد ترجم للمنصور الدوانيقى ثانى الخلفاء كتاب کلیله‌ودمنه من لسان الفهلوى الى العربى المبین و قد ابداع فيه كل الابداع ...» همچنین، تنها ترجمه مستقیم از متن سانسکریت پنجه تتره یا پنجه کهیانه (PANCHAKHYANA) به فارسی، از مصطفی خالقداد عباسی در اواخر سده دهم هجری از چشم تیزبین پژوهشگر دور مانده است که شگفت‌انگیز می‌نماید. ^(۱۹)

این ترجمه چنین شروع می‌شود: ^(۲۰)

«بر جهان پیمایان گنج یاب، پوشیده نخواهد بود که این کتاب هندوی خطاب را، که آن را پنج آکهیان یعنی پنج داستان و کرتک دمنک نیز گویند، همان کتاب است که نوشیروان عادل، برزویه طیب را ... به جهت نقل معانی آن کتاب، به دیار هند نامزد کرد ...»

گفتنی است که این روایت بسیار ارزشمند در بعضی موارد با متن چاپی هرتل (HERTEL) سازگار است و در برخی مواضع با متن ایجرتون (EDGERTON) اما با هیچ یک کاملاً انطباق ندارد.^(۲۱)

عسکری در *جمهرة الامثال* در ذیل مثل «انما اكلت يوم اكل الثور الاسود» مطلبی غریب نوشته است:

«هو من امثال کلیله و دمنه و تمثل به علی علیه السلام حین اختلاف علیه و عنی قتل عثمان رضی الله عنه و اصله فیما ذکر صاحب کلیله ان ثورین اسود و ابیض ...» در تاریخ گزیده هم از ترجمه کلیله و دمنه به مغولی سخن رفته است.^(۲۲)

کما تدين تُدان

در صفحه ۹۲ بر آنچه درباره کما تدين تُدان:] همچنان که سزا و پاداش می دهی، به تو پاداش و سزا می دهند] آمده است؛ باید افزود که گذشته از مجمع الامثال میدانی (ص ۵۱۳) و *قوائد الالال* (ج ۲، ص ۱۲۲) در ترجمان البلاغه می خوانیم:^(۲۳)

کما تدين تُدان - مثل، ترجمه:

نیک افکن تخم تات نیکی روید

تخم افکن بد همیشه خار آنبويد

دیگر:

بفکن همواره تو از تخم نیک

آن که بدی کشت، نه نیکی درود

جز از کلیله و دمنه و مُجمل الاقوال^(۲۴) ... و ... که این جمله مأثوره در آنها آمده است، مرحوم استاد مینوی در حاشیه همان صفحه نوشته‌اند: از احادیث است.

به نظر می‌رسد که مستند آن بزرگوار، کنوز الحقایق مناوی، یا کتاب النقص و یا جامع صغیر بوده باشد.^(۲۵)

کلمه تتره

گاهی آقای دوبلوا نظری را در موردی نقل کرده است بی‌آنکه درباره درستی یا نادرستی آن اظهار کرده باشد.

از جمله در صفحه ۴۴، نظر هرتل در باب کلمه تتره عیناً نقل شده که امروزه، دیگر نباید اعتبار داشته باشد. زیرا تتره در سانسکریت معانی متعدد دارد که نظر هرتل با هیچ‌کدام تطبیق نمی‌کند، از قبیل: بخش عمده یا اساسی یا فصلی از یک کتاب، عمده مطلب اساسی، اصل، قاعده، نمونه، قالب، ترویج، ریسمان، زنجیره (تار و پود پارچه) کارگاه بافندگی، اعقاب، اخلاق، نظریه، کتاب علمی، پیوستگی.^(۲۶)

مردی در چاه

در باب داستان تمثیلی مردی در چاه (گفتار پنجم: ۸۵-۹۰ و نیز صفحه ۱۷۳) که از کتاب یازدهم مه‌بهارته، فصل ۵ تا ۶ گرفته شده است و در

کلیله و دمنه (بهرامشاهی: ۵۶-۵۷ و بخاری: ۶۹-۷۰) آمده، سنائی غزنوی نیز در حدیقه الحقیقه خویش آن را به نظم آورده است:^(۲۷)

آن شنیدی که در ولایت شام
 رفته بودند اشتران به چرام
 شتر مست در بیابانی
 کرد قصد هلاک نادانی
 مرد نادان ز پیش اشتر جست
 از پیش می‌دوید اشتر مست
 مرد در راه خویش چاهی دید
 خویشتن را در آن پناهی دید
 شتر آمد به نزد چه ناگاه
 مرد بفکند خویش را در چاه
 دست‌ها را به خار زد چون ورد
 پای‌ها نیز در شکافی کرد
 در ته چه چو بنگرید جوان
 اژدها دید باز کرده دهان
 دید از بعد محنت بسیار
 زیر هر پایش خفته جفتی مار
 دید یکی جفت موش بر سر چاه
 آن سپید و دگر چو قیر سیاه
 می‌بریدند بیخ خار بُنان

تا در افتد به چاه مرد جوان
 مرد نادان چو دید حالت بد
 گفت: یارب چو حالتست این خود،
 در دم اژدها مکان سازم
 یا به دندان مار بگدازم
 از هم بدتر این که شد کین خواه
 شتر مست نیز بر سر چاه
 آخر الامر تن به حکم نهاد
 ایزدش از کرم دری بگشاد
 دید در گوشه‌های خار نحیف
 اندکی زان ترنجبین لطیف
 اندکی زان ترنجبین بر کند
 کرده پاکیزه در دهان افکند
 لذت آن بکرد مدهوشش
 مگر آن خوف شد فراموشش

تویی آن مرد و چاهت این دنیا
 چار طبعت بسان این افعی
 آن دو موش سیه سفید دژم
 که بُرد بیخ خاربن در دم
 شب و روزست آن سپید و سیاه

بیخ عمر تو می‌کنند تباه
 ازدهایی که هست بر سر چاه
 گور تنگست، زان نئی آگاه
 بر سر چاه نیز اشتر مست
 اجل است ای ضعیف کوه دست
 خار بن عمر تست یعنی زیست
 می ندانی ترنجبین تو چیست
 شهوتست آن ترنجبین ای مرد
 که ترا از دو کون غافل کرد

مرحوم محمدتقی مدرس رضوی (۱۲۷۴-۲۵ آبان ۱۳۶۵ ش) استاد پیشین
 دانشگاه طهران در باب این داستان نوشته است: ^(۲۸)

«این حکایت که در مثل دنیا و غرور آن در حدیقه ذکر شده، ظاهراً از
 حکایت مانویه و از کتاب بلوهر و بوذاسف گرفته شده است.»

صدوق - علیه‌الرحمه - که کتاب مزبور را به عربی ترجمه و در کتاب
 اکمال‌الدین و اتمام‌النعمه خویش، نقل کرده این حکایت را بعینه در جمله سخنان
 بلوهر آورده است و قبل از صدوق، ابن‌المقفع (مقتول ۱۴۲) نیز در ترجمه
 کليلة و دمنه (باب برزویه طیب) آن را ذکر نموده است.

پس قدیم‌ترین مأخذ و اصل این حکایت که در دست است، همین کتاب
 اخیرالذکر یعنی کتاب کليلة و دمنه عربی است که در نیمه اول قرن دوم تألیف شده
 و حکیم سنائی این حکایت را مسلماً از ترجمه کليلة و دمنه ابن‌المقفع گرفته و به

نظم آورده است نه از ترجمه ابوالمعالی که به نام کلیله و دمنه بهرامشاهی معروف است.

چه، حکیم سنائی و ابوالمعالی با آنکه با هم معاصرند، لیکن جای شک و تردیدی نیست که نظم حدیقه پیش از ترجمه کلیله و دمنه ابوالمعالی است و نقل اشعار حدیقه در آن کتاب شاهد این مدعاست. نکته‌ای که ذکر آن در اینجا لازم است، اختلافی است که در روایت این حکایت در متن عربی کلیله و دمنه و ترجمه کتاب بلوهر و بوذاسف میرنظام و کتاب اکمال‌الدین صدوق از یک طرف و کتاب حدیقه و کتاب ترجمه فارسی کلیله و دمنه ابوالمعالی از طرف دیگر است که در سه کتاب اول پیل و در دو کتاب اخیر به جای پیل شتر مست ذکر شده است. اگر مأخذ حکیم سنائی در کتاب حدیقه، کلیله و دمنه عربی باشد، اختلاف آن با اصل ترجمه و موافقت آن با ترجمه فارسی معلوم نیست که از چه روی است و وجهی که برای این اختلاف به نظر رسید، این است که نسخه کلیله و دمنه‌ای که مورد استفاده حکیم سنائی و ابوالمعالی واقع شده، به جای کلمه فیل، افیل بود و آن را چنان که در کتب لغت آمده به شتر جوان ترجمه کرده‌اند.

چنان‌که ابونصر فراهی در کتاب نصاب‌الصبیان گوید: «افیل و حاشیه و حشو: اشتران جوان.» و این موجب آن شده که کتاب حدیقه و کلیله و دمنه ابوالمعالی با هم موافق و با سه متن دیگر مخالف باشد (رجوع شود به کلیله و دمنه عربی، چاپ ۱۹۲۷ مصر، ص ۹۲ و کتاب اکمال‌الدین و اتمام‌النعمة صدوق چاپ تهران، صفحه ۴۳۸ و کلیله و دمنه بهرامشاهی چاپ امیرنظام، ص ۶۳ و ترجمه بلوهر و بوذاسف نسخه خطی کتابخانه ملی ملک).

اینک عین داستان از ترجمه بلوهر و بوذاسف میرنظام جهت مزید فایده در اینجا ایراد می‌شود:

در بیان فنون عجایب دنیا و اغترار اهل آن به آن، مثال پیل با مرد رهگذر. بلوهر گفت: آورده‌اند که وقتی پیلی بر مردی رهگذر حمله برد؛ مرد ازو بگریخت و می‌تاخت تا به چاهی هایل رسید.

از بیم اخذ و بیل‌پیل، خود را در چاه انداخت. درختی دو شاخ دید، بیخ بر دیوار چاه محکم کرده و سر در هوا کشیده، به هر دو دست در آن درخت آویخت و بر دو طرف دیوار چاه دو سوراخ یافت، پای‌های خود در آنجا استوار کرد. در این اثنا دیده‌عاقبت بین بر گشاد تا ببیند که از کجا آمده و به کجا افتاد. چون نیک نگه کرد موشان سپید و سیاه دید که با زخم دندان ایشان، سنگ و سندان پای نداشتی که چون آتش و دخان می‌رمیدند و به جدی تمام ریشه آن درخت می‌بریدند.

باز در پایان کار اندیشه کرده در مواضع اقدام نگردید:

پای‌های خود را بر سر چهار افعی زهرافشان دید و در قعر چاه تأمل کرد ازدهایی خونخوار دید دهان چون غاری گشاده و چشم بر ابتلاع او نهاده با ترقب این دو راهی و دو اثر و ترصد این مصائب و توأثر کلب، کلب جوع در گوشه جگرش آویخت و او را به طلب قوتی که بدل مایتحلل شود، برانگیخت. دیده برگشاد، برابر خود آشیانه بیخ انگبین دید ثقبه‌هاش گشاد و عسل مصفا درو آماده، شاغل شد که از مرجع و مصیر خود ذاهل شد.

تا آنکه موشان ریشه درخت را تمام ببریدند و افاعی مختلف دواعی در حرت آمدند. دست‌آویز و پایگاه روی به تزلزل و انهدام نهاد و خواجه کامجو بکام و ناکام در کام ازدها افتاد.

(ترجمه بلوهر و بوداسف از میرنظام، به نام سلطان احمد بهادرخان - تاریخ تحریر ۸۱۰، نسخه کتابخانه ملی ملک.)

بلوهر و بوداسف

گفتنی است که کتاب بلوهر و بوداسف در اساس با بسیاری از جزئیات، از زندگانی گننامه سیدهرته یعنی بودا گرفته شده است و بوداسف صورت فارسی شده اسم (BODHISATTVA) لقب معمولی بودا، در ابتدای زندگی است.

بلوهر و بوداسف در کتاب *کمال‌الدین و تمام‌النعمه* تألیف ابن بابویه صدوق^(۲۹) چاپ شده و آقا محمدباقر مجلسی، آن را در جلد هفدهم بحارالانوار، به عربی نقل کرده^(۳۰) و در *عین‌الحیة* به فارسی درآورده است.^(۳۱)

گاهی مؤلف نکته‌ای را نقل می‌کند، بی‌آن‌که منقول را از صافی نقد بگذراند. از جمله در صفحه ۲۰ در بابا کتاب *مضاهاة* امثال کتاب *کلیله* و *دمنه* و ادعای شگفتی‌آور مؤلف آن ابو عبدالله یمنی می‌نویسد: در آن کوشیده اثبات کند که گفتارهای خردمندانه موجود در *کلیله و دمنه*، از دانایان واقعی یعنی شاعران کهن عرب سرقت شده است، اما او نظری ابراز نمی‌کند.

در همین صفحه آمده است: عبارات بلندی از داستان پادشاه و هشت رؤیای او در *کلیله و دمنه* را ابوعلی مسکویه در ... *جاویدان خرد* ... آورده.

این نکته هم از جمله نکاتی است که مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه در مقدمه خود بر ترجمه جاویدان خرد از مسکویه رازی به ترجمه شرف‌الدین عثمان‌بن محمدقزوینی (صفحه سی و سه و سی و چهار) بدان اشاره کرده است. همچنین داستان‌های بیدپای (ص ۲۵) دیده شود.

در ص ۱۲۳ فقره ۱۸ - یادداشت‌های مربوط به گفتار نهم درباره یکی بودن برزویه طیب و بزرگمهر. تذکار این نکته لازم است که آرتور کریستن سن دانمارکی، در مقاله‌ای که هشتاد و اند سالی پیش از این در آکتا اوریتتالبا (۱۹۲۹ م، ج ۸، ص ۸۱-۱۲۸) نوشت، برای حدسی که زده بود، دلایلی اظهار نموده بود که به خواندن می‌ارزد، اگرچه مؤلف کتاب حاضر و بعضی دیگر، این نظریه را نپذیرفته‌اند. به هر حال ترجمه این مقاله به قلم مرحوم عبدالحسین میکده، در مجله مهر (سال اول) به چاپ رسیده است. نکته دیگر اینکه هر چند مخاطب برزوی طیب و منشأ کلیله و دمنه اهل تخصص و اطلاع می‌باشند، خوانندگان عادی نیز می‌توانند از این کتاب بهره‌ها ببرند، به همین جهت لازم می‌نماید که در تجدید چاپ، نوع کاغذ را نیز تجدید کنند و در تصحیح غلط‌های چاپی که گه‌گاه دیده می‌شود، تجدید نظر بنمایند.

مترجم کتاب

باید از گزارنده محترم کتاب سپاسگزاری کرد که این پژوهش را با صرف وقت بسیار، در اختیار فارسی‌زبان‌ها و فارسی‌دان‌ها گذاشته‌اند تا آنان از تحقیقات جدید در باب کلیله و دمنه آگاه شوند و در صورت لزوم و نیاز، دلائل له و علیه هر عقیده‌ای را بنویسند و از مدنظر دیگران بگذرانند.

برگرداندن کتابی از انگلیسی به فارسی که پر است از کلماتی به زبان‌های گوناگون، با آن همه عدد و نشانه اختصاری و اسم، گذشته از توانایی علمی، نیاز به حوصله و پشتکاری مردانه دارد که خوشبختانه در مترجم محترم کتاب هست.

مینوی و کلیله‌ودمنه

تنها نکته‌ای که درباره کتاب حاضر، نباید ناگفته بماند، این است که مرحوم استاد مینوی در ترجمه کلیله‌ودمنه بهرامشاهی (صفحه ح حاشیه ۳) نوشته‌اند:

«تحقیقات مستشرقین در باب مآخذ این حکایات و ابواب مفصل است و نتیجه آن مطالعات را بنده در مقدمه مفصلی که بر چاپ به قطع بزرگ این کتاب خواهد نوشت، بیان خواهد کرد. همچنین درباره برزویه و بزرجمهر و ابن‌المقفع هرچه گفتمی باشد آنجا گفته خواهد شد.»

اما از آنجا که تدبیر با تقدیر برنیاید آن دانشی مرد نتوانست به نیت خود، جامعه عمل بپوشاند. از این رو، در یادداشتی بر چاپ کلیله‌ودمنه به قطع بزرگ به تاریخ خرداد ماه ۱۳۵۱ می‌نویسد: اشتغالات مختلف و گرفتاری‌های گوناگون بنده را مانع آمد از اینکه به وعده‌ای که کرده بودم وفا کنم و این چاپ به قطع بزرگ را همراه مقدمه‌ای مفصل‌تر بر بیان مطالبی در باب اصل و منشأ کلیله‌ودمنه و تحولات آن، برزویه طیب، ابن‌المقفع، نصرالله منشی ...

اگر مینوی به انجام چنین کاری توفیق نیافت، یادداشت‌های به‌جا مانده او می‌تواند یاریگر اهل تخصص و تحقیق در این باب باشد و بی‌شک در میان آنها

مطالبی یافته می‌شود که تازگی دارد و دلیلی است بر اینکه: کل الصيد فی جوف الفرا.

آخرین نکته‌ای که لازم است به آن اشاره شود، وضع کاغذ کتاب است و نیز اغلاط چاپی که گه‌گاه چشم را می‌آزارد.

یادداشت

۱. تحقیق ماللهند من مقولة مقبولة فی العقل او مردولة ، حیدرآباد دکن ۱۳۷۷ ق، ص ۱۲۳، ذیل مبحث چهاردهم در ذکر کتب اهل هند.
۲. بیست مقاله قزوینی، ج ۲، ص ۲۲-۲۳.
۳. تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۱، ص ۳۷۹.
۴. دیوان ناصر خسرو، چاپ مینوی، ص ۴۴۳.
۵. المستطرف فی کل فن مستطرف ابشیهی، قاهره ۱۲۹۲ ق، ج ۱، ص ۳۹.
۶. تحفة الملوک [به اهتمام سیدحسن تقی‌زاده] طهران ۱۳۱۷ ش، ص ۱۲.
۷. دیوان عنصری، به تصحیح دکتر قریب، ۱۳۴۱، ص ۱۰۷.
۸. بیروت، ۱۹۲۳ م، ص ۲۰.
۹. النجوم الزاهرة فی تاریخ ملوک مصر والقاهرة، ابن تغزی بردی، ۱۳۸۳ ق، ج ۵، ص ۲۱۰.
۱۰. البیان والتبیین، ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، به تحقیق و شرح حسن السندوی، قاهره ۱۳۶۶ ق، ج ۱، ص ۶۸-۶۹؛ حیاة الحیوان دمیری، ج ۱، ص ۲۹۹ نیز دیده شود.
۱۱. ترجمه دکتر صادق رضازاده شفق، تهران ۱۳۳۷، ص ۲۲۶.
۱۲. ترجمه کلبله و دمنه بهرامشاهی، به تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، ۱۳۴۳، مقدمه مصحح، صفحه یب.
۱۳. همان، ص ۴۲۰؛ داستان‌های بیدپای، محمدبن عبدالله البخاری، به تصحیح دکتر خانلری، تهران، ۱۳۶۱.
۱۴. مجله یغما، سال ششم، شماره دوم.
۱۵. شکرستان یا منظومه انوار سهیلی، امیر خسرو دارایی زنجانی (برهان السلطنه)، به سعی و اهتمام

پرویز مستوفی، طهران، ۱۳۲۶ ش.

۱۶. پنچا کیانه، ترجمه مصطفی خالقداد عباسی، به اهتمام دکتر جلالی نائینی، تهران، ۱۳۶۳، صفحه هفتاد و یک.

17. Chauvin, V. Bibliographi des Ouvrages Arabes Ou Relatifs Aux Arabes. 1-12, Liege, 1892-1922.

۱۸. چاپ مصر، ج ۲، ص ۳۹۸.

۱۹. به تصحیح و توضیح و مقدمه دکتر جلال نائینی، دکتر عابدی و دکتر تاراچند، تهران، ۱۳۶۳.

۲۰. پنچاکیانه، ص ۱ (مقدمه مترجم).

۲۱. همان، ص ۸۰.

۲۲. چاپ قدیم، ص ۸۴۴.

۲۳. چاپ احمد آتش، استانبول، ۱۹۴۹ م، ص ۱۲۱ و ورق ۲۸۲ ب عکسی.

۲۴. طبع ایرج افشار.

۲۵. کنوزالحقایق، مصر، ۱۳۱۳ ق، ص ۹۶- کتاب النقص، تصحیح محدث ارموی، ۱۳۳۱، ص ۳۷-

جامع صغیر، مصطفی محمدعمار، قاهره، ۱۳۷۳ ق، ج ۲، ص ۹۵.

۲۶. پنچاکیانه، ص ۴۰۳.

۲۷. چاپ اول مدرس رضوی، ۱۳۲۹.

۲۸. تعلیقات حدیقه الحقیقه، تهران [۱۳۴۴] ص ۵۲۲-۵۲۴.

۲۹. تهران، ۱۳۰۱ ق، ص ۳۱۷-۳۵۹.

۳۰. چاپ امین‌الضرب، ص ۳۰۱-۳۲۳.

۳۱. طبع ۱۲۴۰ ق، ورق ۱۲۱ تا ۱۵۰.

جز این‌ها از یادداشت‌های مینوی، ج ۱ و یادداشت‌های قزوینی، ذیل کلیله و دمنه و تاریخ ادبیات زبان عربی ترجمه عبدالمحمد آیتی استفاده شده است.